

بررسی نقش فرهنگ در احیا محلات تاریخی (با تاکید بر رویکرد محله فرهنگی)^۱

محمود قلعه‌نویی^۱، امیرمحمد معززی مهر طهران^۲، عاطفه شاکرمی^{۳*}

۵- استادیار گروه شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه هنر اصفهان.

۶- مدرس دانشگاه و پژوهشگر دکتری مرمت شهری، دانشگاه هنر اصفهان.

۷- دانشجوی کارشناسی ارشد طراحی شهری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر اصفهان.

Atishakarami90@yahoo.com

چکیده

تلاش برای یافتن بهترین رویکرد و راه‌حل جهت احیا بافت‌ها و محلات تاریخی، چالش بسیاری را خصوصاً در دهه‌های اخیر در میان تمامی کسانی که به نوعی با شهر و شهرسازی درگیر هستند، برانگیخته است؛ در نتیجه در این راستا، رویکردهای متفاوت با دستاویزهای مختلف، به شکل موفق یا ناموفق مطرح شد. پژوهش حاضر در راستای این جریان، به بررسی نقش فرهنگ به عنوان یکی از مولفه‌های مهم که در سال‌های اخیر در حوزه‌های مختلف شهری و از جمله مرمت و بازآفرینی بافت‌های تاریخی، بسیار مورد توجه و استفاده قرار گرفته، پرداخته است. در این راستا ابتدا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از مطالعات کتابخانه‌ای، به بررسی ادبیات و مفهوم فرهنگ و فرهنگ شهری پرداخته و سپس سیر تحول به کارگیری آن در فرآیند بازآفرینی بیان شد. پس از آن رویکرد محله فرهنگی به عنوان متاخرترین رویکرد در این زمینه، به طور خاص مورد مطالعه قرار گرفت. با مطالعه ادبیات مشخص شد که این رویکرد معیارها و اصولی را در سه بعد فرم (کالبد)، عملکرد و معنا با توجه و تاکید ویژه بر فرهنگ و هنر خصوصاً در بعد کارکرد و معنا مشخص کرده و بر محتوای فرهنگی از دل تاریخ، میراث و پتانسیل‌های خود مکان تاکید می‌کند. با بررسی و مطالعه دقیق این معیارها در واقع می‌توان آن‌ها را با بسیاری از کیفیت‌های مختلف طراحی شهری (کیفیت‌های محیطی) و نیازمند مکان‌سازی معادل دانست. بنابراین می‌توان انتظار داشت که با به-کارگیری چنین رویکردهایی، زیرساخت و محتوایی کارآمد مبتنی بر فرهنگ و هنر، تاریخ و میراث مکان ایجاد می‌شود که حضور این مولفه‌ها نقش مهمی را در باززنده‌سازی هویت و معنا ایفا می‌کند. ضمن آنکه پویایی و حیات اقتصادی نیز به واسطه کاربری‌ها و فعالیت‌های مختلف بازگشته و به لحاظ کالبدی نیز پاسخگوی نیازها و عملکردها خواهد بود.

واژگان کلیدی: فرهنگ، فرهنگ شهری، محله فرهنگی، احیا، محله تاریخی

۱- مقدمه

فرسودگی همه جانبه محلات تاریخی خصوصاً در بعد عملکردی و ناکارآمدی و از بین رفتن هرچه بیشتر آثار و ارزش‌ها و مهم‌تر از آن هویت و معنای آن‌ها که معلول وقوع حوادث و تحولات گوناگون و شتابزده در مقیاس جهانی و در اصل همگام نشدن سرعت تغییرات همه ابعاد است، مساله و چالش مهم شهری دهه‌های اخیر در دنیا و از جمله در کشور ماست. از این رو تلاش برای حل این معضل، با طرح رویکردها و اقدامات متعددی همراه بوده است که هریک شیوه، عوامل و عناصری را برای احیا برگزیده‌اند. از دهه ۱۹۹۰ به دنبال چرخش فرهنگی که در همه زمینه‌ها و گفتمان‌های شهری اتفاق افتاد، توجه به فرهنگ و بهره‌گیری از آن در رویکردهای حفاظت و توسعه و خصوصاً بازآفرینی شهری

^۱ این مقاله برگرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد عاطفه شاکرمی با موضوع "راهنمای طراحی فضای شهری محله دردشت مبتنی بر محله فرهنگی به عنوان رویکردی برای بازآفرینی شهری" با راهنمایی دکتر محمود قلعه‌نویی و مشاوره مهندس امیر محمد معززی مهر طهران در دانشگاه هنر اصفهان است.

به عنوان متاخرترین رویکرد بسیار مورد توجه واقع شد. بنابراین رویکردهایی نظیر بازآفرینی فرهنگ‌مدار و یا مصداق‌های آن نظیر محله فرهنگی مورد استقبال و استفاده قرار گرفت. اما نیاز به شناسایی جایگاه درست عامل فرهنگ در شهر و شهرسازی جهت انجام اقدامات و برنامه‌های ساماندهی و احیا و مطالعه و بررسی رویکرد محله فرهنگی به عنوان متاخرترین رویکرد در این زمینه، خصوصا در کشور ما و به دلیل ناشناخته بودن آن داریم.

از دیگر سو اغلب پژوهش‌ها، طرح‌ها و اقدامات انجام گرفته در رابطه با احیا محلات تاریخی خصوصا در کشور ما، با تکیه بر مسائل کالبدی و ظاهری بدون در نظر گرفتن محتوا (فعالیت و معنا)، فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی و عدم احراز زمینه، مخاطبین و شرایط مختلف آن جامعه و اغلب با اهداف سودجویانه بوده است. این امر سبب از دست رفتن هرچه بیشتر ارزش‌ها، ثروت و هویت فرهنگی، ملی و تاریخی، نابودی معنا و حس تاریخ و مکان، مهاجرت بسیاری از سکنه قدیمی و جایگزینی آن‌ها با طبقه فرودست جامعه و در نتیجه از حرکت ایستادن چرخ حیات و پویایی در تمامی وجوه و خصوصا وجه اقتصادی محلات شده است.

پژوهش حاضر با هدف بررسی نقش فرهنگ در احیا محلات تاریخی و با تاکید بر رویکرد محله فرهنگی به عنوان مصداقی از آن، پس از مرور ادبیات و مفاهیم فرهنگ و فرهنگ شهری، سیر تحول نقش و کارکرد آن در فرآیند بازآفرینی (به عنوان متاخرترین رویکرد احیا) را مورد بررسی قرار می‌دهد. پس از آن ادبیات رویکرد محله فرهنگی به عنوان رویکردی متاخر و مصداقی از بازآفرینی فرهنگ‌مدار به طور خاص مطالعه شده و اصول و ویژگی‌های آن بررسی می‌شوند. در پایان نیز با توجه به مطالعات انجام شده، یافته‌ها تحلیل و نتیجه‌گیری می‌شود.

۲- پیشینه پژوهش

در رابطه با نقش و به کارگیری فرهنگ در رویکردهای حفاظت و توسعه شهری و نیز رویکرد محله فرهنگی به عنوان مصداقی از آن، اندیشمندان مختلفی به بررسی مفاهیم، ویژگی‌ها و یا کاربرد و نمونه‌های مختلف آن پرداخته‌اند. به عنوان نمونه سایمون رودهاوس (۲۰۰۶) در کتاب "محله‌های فرهنگی: اصول و روش‌ها" برای اولین بار در یک مجموعه جامع به تعریف و بیان مفهوم و توضیح عملی اصول و شیوه‌های توسعه و ایجاد محله‌های فرهنگی پرداخته و نمونه‌هایی از شمال انگلستان، ایرلند شمالی و جنوبی و اتریش ارائه می‌دهد. یکی از مطالعات خوب در این زمینه، مطالعه‌ای ۲ بخشی از جان مونتگومری تحت عنوان "محله‌های فرهنگی به مثابه ساز و کاری برای بازآفرینی شهری" (۲۰۰۳ و ۲۰۰۴) است که با بررسی مفهوم و مشخصه‌های محله فرهنگی، در نهایت شرایط لازم و عوامل موفقیت را برای یک محله فرهنگی ایده‌آل ارائه می‌دهد. در بخش دو نمونه‌هایی از کاربرد آن در انگلستان (UK)، ایرلند و استرالیا را بررسی می‌کند. علاوه بر این در مقاله‌ی "ایجاد فضاهایی برای خلاقیت: تعیین محله‌های فرهنگی" جان مکاریتی (۲۰۰۵) به بررسی کاربرد خوشه‌های فرهنگی در چهار شهر انگلستان (گلاسکو، منچستر، داندی و ولورهمپتون) می‌پردازد که رویکردهای بسیار متفاوتی را به کار می‌برند. لیبی پورتر و آستین باربر (۲۰۰۷) نیز ایجاد و برنامه‌ریزی یک محله فرهنگی در ایستساید بیرمنگام در ناحیه صنعتی درونی شهر را هدف قرار می‌دهند.

پژوهش‌های اندکی نیز به صورت پراکنده در ایران انجام گرفته است که از جمله آن می‌توان به پایان‌نامه معصومی (۱۳۹۰) تحت عنوان "احیا محلات در بافت‌های فرسوده شهری با رویکرد ایجاد محله فرهنگی" اشاره نمود. وی در این پژوهش سعی بر آن داشته که با رجوع به محلات شهری و تطبیق آن‌ها با مفهوم اصلی محله شهری با رویکرد ایجاد هویت فرهنگی، به بهسازی و نوسازی بافت‌های فرسوده شهری و به طور خاص بافت فرسوده شهر میانه آذربایجان شرقی به عنوان نمونه مورد مطالعه بپردازد.

۳- مفاهیم و تعاریف

۳-۱- فرهنگ

مونتگومری در پرداختن به استفاده از فرهنگ در سیاست‌های شهری و برنامه‌ریزی شهری، فرهنگ (culture) را یکی از دشوارترین کلمات در انگلیسی دانسته و آن را به عنوان موجودیتی پیچیده، یک فرایند و نیز یک محصول، یک روش زندگی، یک حالت از تولید و نیز یک حالت مصرف بیان می‌دارد. وی در راستای پرداختن به موضوع خود، از تعریف ویلیامز بهره می‌جوید: "... یک شیوه خاصی از زندگی که معانی و ارزش‌های مشخصی را نه تنها در هنر و یادگیری، بلکه در رفتار عادی و نهادی بیان می‌دارد." (Montgomery, 1990:19) به عقیده وی تعریف ویلیامز طیف گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که در واقع "شامل شیوه‌ای است که مردم غذا می‌خورند، صحبت می‌کنند، با دیگران ملاقات

می‌کنند، سرکار می‌روند، اوقات فراغت خود را می‌گذرانند و تعطیلات خود را برنامه‌ریزی می‌کنند." (همان) ویلیام به ارزش‌ها به عنوان جزئی جدائی‌ناپذیر از فرهنگ اشاره می‌کند. هنر، مذهب و فرهنگ به شکلی ناگشودنی در طول قرن‌ها مرتبط و متصل شده‌اند، هنرها و میراث یک جزء مهم این تعریف فرهنگی را شکل می‌دهند.

دپارتمان فرهنگ، رسانه و ورزش نیز فرهنگ را در معنای گسترده انسان‌شناسانه آن چنین تعریف می‌کند: "مفهومی جامع است که تنوعی گسترده از فعالیت‌ها، مکان‌ها، ارزش‌ها و اعتقاداتی را که در حسی از هویت و رفاه برای هر فرد در جوامع ما سهم دارند، در بر می‌گیرد" (DCMS به نقل از Vickery, 2007:57) به عقیده آنان "تنها فرهنگ است که می‌تواند تعریف کند که ما که هستیم و ما را به عنوان یک ملت تعریف کند" (DCMS به نقل از Vickery, 2007:59).

رایاپورت مجموعه ارزش‌ها و هنجارها را «فرهنگ» خوانده که در قالب اعتقادات، هنر، اخلاق، قانون، آداب و رسوم و سمبل‌های مشترک ظاهر می‌گردد. (Rappaport, 1977:15)

به عقیده زوکین فرهنگ به عنوان منبع خاطرات و تصورات، «تعلقات افراد» را در مکان‌های خاص به صورتی نمادین نشان می‌دهد. [فرهنگ] به عنوان یک موضوع معماری، نقش تعیین‌کننده‌ای در استراتژی‌های نوسازی شهری مبتنی بر حفاظت تاریخی یا میراث محلی بازی می‌کند. (Zukin, 1995: introduction)

رودهاوس معتقد است فرهنگ به عنوان چارچوبی جامع، مکانیسمی (ساز و کاری) برای معنادار کردن فعالیت‌های ما در سطح جامعه، منطقه‌ای، و ملی به ما می‌دهد و فرهنگ را شامل یک بعد مادی شامل هنرهای مختلف، معماری، کتابخانه‌ها و ... و یک بعد ارزشی شامل روابط، هویت و خاطرات مشترک تعریف می‌کند. (Roodhouse, 2010: 20)

۳-۲- ارتباط فرهنگ و شهر (فرهنگ شهری)

پیوند فرهنگ و شهر ایده تازه‌ای نیست. لوییس مامفورد در کتاب فرهنگ شهرها (۱۹۳۸) نشان داد «شهر مکانی است که پیچیدگی فرهنگ در آن نمایان می‌شود. شهر ظرف یا مخزن یا امکان به خصوصی است که پیام‌ها را دریافت، ذخیره و منتقل می‌کند» (مامفورد، ۱۳۸۶: ۱۵۵) می‌توان گفت که "شهرنوعی سازمان‌یافتگی اجتماعی در فضا است که باید آن را تولید کننده دائم فرهنگ و بهترین بستر برای فرهنگ‌سازی به حساب آورد" (فکوهی، ۱۳۸۳، ص. ۲۸۶) و همانند متنی فرهنگی در ایجاد تجارب فرهنگی و انتقال معانی فردی و جمعی نقش بسزایی را ایفا می‌کند (حبیب و حسینی‌نیا، ۱۳۹۱: ۵)

در بررسی مفهوم فرهنگ شهری، نظریات اندیشمندان مختلفی قابل توجه هستند. به عنوان مثال استیونسون (۱۳۸۸) در کتاب شهرها و فرهنگ‌های شهری، بر متنی فرهنگی به شکلی مجزا از یک اثر یادمانی فرهنگی و یا به گونه‌ای ترکیبی در فضای شهر و به صورت عرصه‌هایی عمومی از محلات و فضاهای عمومی اشاره دارد. وی با اشاره به تعاملات فرهنگی - اقتصادی، تجربه فردی و نیز تجربه زندگی روزمره در فضای شهری، بر عنصر عملکرد در فرهنگ شهری اشاره دارد که منجر به کشف فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی مشترک (خواندن متن کالبدی - فرهنگی) و شکل‌گیری معنا و هویت جمعی فضا خواهد شد.

بنیامین که مطالعاتش پایه‌های بسیاری از رویکردهای به اصطلاح پسامدرن مطالعه شهر و فرهنگ‌های شهری را تشکیل می‌دهد، "مفهوم فرهنگ شهری را به عنوان حد مشترک بین خاطرات و تجارب شخصی و ساخت تاریخی مفاهیم و ارزش‌های غالب مورد توجه قرار داده" و بر فضاهای کالبدی تاریخی - فرهنگی به مثابه لایه‌ای از فضاهای فرهنگی معنادار در شهر تاکید می‌کند. به اعتقاد وی "ویژگی فضا یا مکان، نتیجه رابطه‌ای است که بین یک ساختمان یا شهر و تاریخ‌ها، فرهنگ‌ها، فعالیت‌ها یا روش‌های اجتماعی حاکم در آن مکان‌ها است." در حقیقت وی نیز به شکلی مشابه، ارتباط و تجربه فردی و کشف فضا را برای شناخت مفاهیم و ارزش‌های غالب فرهنگی مورد توجه قرار می‌دهد. (استیونسون، ۱۳۸۸: ۱۰۰-۱۱۷)

زوکین (۱۹۹۵) با نگاه به فرهنگ به عنوان موضوعی معماری، بر کالبد معمارانه به عنوان ابزاری جهت حفظ فرهنگ و لذا میراث فرهنگی - محلی تاکید می‌نماید. وی نیز همانند بسیاری اندیشمندان دیگر "به تعاملات فرهنگی - اقتصادی فرد در تجربه فردی وی در فضا و در ارتباط با تجربه زندگی روزمره شهر اشاره می‌نماید که نهایتاً فرد به کشف فرهنگ عامه مشترک (متن فرهنگی شهر) و بینش‌هایی از هویت جمعی فضا نائل می‌گردد" (استیونسون، ۱۳۸۸، به نقل از حبیب و حسینی‌نیا، ۱۳۹۱: ۷).

با جمع‌بندی نظریات اندیشمندان مختلف این حوزه می‌توان بیان نمود: فرهنگ شهری مفهومی نسبتاً پیچیده و فراگیر متأثر از مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده فضای شهری، دارای سه بعد و مولفه کالبد (بناها و یادمان‌های تاریخی و کالبد معمارانه فرهنگی-تاریخی)، عملکرد (فعالیت‌های نمادین و فرهنگی، تعاملات و تجربه فردی و ارتباطات) و معنا (خاطرات، تصورات، آیین‌ها، ارزش‌ها (فرهنگی، تاریخی، هنری، مذهبی و ...))، مفاهیم فرهنگی نهفته، معناها، آداب و رسوم) است. در حقیقت فرهنگ شهری با نشستن بر بستر و عرصه عمومی تبلور و معنا یافته و به واسطه مجموعه‌ای از ارتباطات و تعاملات تعریف می‌شود؛ ارتباطاتی که در آن فرد به عنوان مهم‌ترین عنصر و مخاطب فرهنگی فضا، با حضور در عرصه عمومی- فرهنگی به انجام فعالیت‌ها و تعاملات اجتماعی- فرهنگی پرداخته و با نمادها، ارزش‌ها و نشانه‌های کالبدی، بناها، یادمان‌ها و میراث تاریخی- فرهنگی و نیز قرائت متن فرهنگی- کالبدی شهر ارتباط برقرار می‌کند. همین ارتباط با متن فرهنگی- کالبدی شهر است که تجارب، تصورات، معناهای فردی، تصویر ذهنی افراد و حس مکان آن‌ها را شکل داده و میزان تعلق و دل‌بستگی‌شان به فضا (مکان) را مشخص می‌کند از این طریق است که هویت، معنا و ارزش‌های جدیدی (فرهنگی، اجتماعی، ...) برای افراد شکل گرفته و در واقع فرهنگ (شهری) و الگوهای رفتاری آنان تحت تاثیر قرار گرفته و شکل جدیدی به خود می‌گیرد. در نهایت می‌توان گفت عرصه عمومی پایه‌ای‌ترین جزء فرهنگ در فضای شهری بوده که هر سه مؤلفه دیگر را دربر گرفته و این مولفه‌ها در ارتباطی پیوسته و نمادین، در آن تبلور یافته و تجربه می‌شوند.

۴- چرخش فرهنگی در گفتمان شهری

فرهنگ به عنوان ویژگی منحصر به فرد هر جامعه انسانی، ریشه در تاریخ داشته و از زمان پیدایش شهر نیز همواره جزئی جدایی‌ناپذیر از مناسبات شهر محسوب می‌شود. (مامفورد، ۱۳۸۶؛ لطفی، ۱۳۹۰) توجه به این عامل در برهه‌هایی از تاریخ و نیز در سال‌هایی از دوران معاصر، به دلایل مختلف، کم‌رنگ و یا نادیده گرفته شده است. اما در سال‌های اخیر توجه به فرهنگ به عنوان عاملی مهم در برنامه‌ریزی، اقدامات و توسعه شهر، مجدداً در دستور کار قرار گرفته و سمت و سوی جریان و نیز عامل حفاظت و توسعه جهت بهبود شرایط را تغییر داد.

دهه‌های ۵۰، ۶۰ و ۷۰ میلادی، متوجه بازسازی ویرانی‌های ناشی از حوادث و اتفاقات قرن‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی و نیز نیمه اول قرن بیستم نظیر انقلاب فرانسه، انقلاب صنعتی، جنگ‌های جهانی شد. بازسازی‌ها و نیز نوسازی‌هایی که تنها بر کالبد و معماری بناها توجه داشته و متمرکز بود. در همین زمان بود که مسائل محتوایی نظیر فرهنگ و مسائل اجتماعی نادیده گرفته می‌شود.

یکی از نقدهای مهمی که بر گفتمان مطالعات شهری^۱ نیز وارد می‌شود، غلبه گفتمان معماری و محوریت یافتن فضای کالبدی است که سبب نادیده گرفته شدن ابعاد و مسائل دیگر نظیر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌شود.

از دهه ۱۹۹۰ به این سو، جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان اجتماعی شکل‌گیری پارادایم تازه‌ای در جهان امروز با نام پارادایم فرهنگی را تایید کردند که زمینه‌های ظهور و شکل‌گیری آن از سال‌های میانی قرن بیستم شروع شده بود. در حقیقت از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی در علوم و حوزه‌های مختلف انسانی، اجتماعی و ... فرهنگ در مرکز و کانون توجه قرار گرفته و عنصری مهم در مباحث و مطالعات مربوط به این حوزه‌ها شد. به عبارت دیگر مباحث و مطالعات زمینه‌های مختلف، فرهنگی شده و سمت و سوی فرهنگی می‌یابد. این گرایش به فرهنگ یا فرهنگی شدن، یا به بیان نظریه‌پردازان «ظهور پارادایم فرهنگی» را که دامنه آن به تدریج به تمامی حوزه‌ها کشیده شد، «چرخش فرهنگی» می‌نامند.

در زمینه سیاست، تصمیمات، توسعه و برنامه‌ریزی‌های شهری، چرخش فرهنگی با اندکی تاخیر نسبت به علوم اجتماعی به شکلی جدی اتفاق افتاد. در واقع در دهه ۱۹۸۰، عامل اقتصاد در کانون سیاست شهری قرار داشته و عنصر محوری و غالب امر حفاظت (بازآفرینی اقتصاد محور) و توسعه شهری محسوب می‌شد. در این زمان تحولات گسترده‌ای که در زمینه فناوری و ارتباطات، اقتصاد و فرآیندهای اقتصادی و نیز پدیده‌ای به نام «جهانی شدن»، اتفاق افتاد، به تدریج موجبات تغییر جریان و عامل توسعه را به سمت عنصر «فرهنگ» فراهم آورد. با جایگزینی عامل فرهنگ به جای اقتصاد، توسعه و تحول اقتصادگرا، در حال تبدیل شدن به توسعه فرهنگ‌گرا، جامعه فرهنگ‌گرا و به طور کلی تحولات اجتماعی فرهنگ‌گراست. در این فرآیند، حوزه‌های اجتماعی و ابعاد دیگر نظیر اقتصاد، سیاست و جامعه، در یکدیگر با فرهنگ ادغام شده و هویتی فرهنگی می‌یابند (فاضلی، ۱۳۹۲: ۵۱).

^۱ شهر در هر دوره تاریخی به شیوه‌هایی خاص بازنمایی و فهم می‌شود که آن‌ها را گفتمان‌های شهر یا «رژیم‌های بازنمایی شهر» می‌نامیم. در واقع گفتمان شهر، روش‌های گوناگون فهمیدن، دیدن و نشان دادن شهر و شیوه سخن گفتن ما درباره شهر است. (فاضلی، ۱۳۹۲، ص.ص. ۶۶ و ۶۷)

گرگ یانگ (۲۰۰۸) استدلال می‌کند که امروزه شهرها و به ویژه کلان شهرها، بر اثر مهاجرت‌های بین‌المللی، خیزش مجدد بومی‌گرایی، مصرفی‌شدن و افزایش سیطره مصرف‌گرایی، گسترش جنبش‌های اجتماعی، شکل‌گیری شهر فراغتی، گسترش نقش و جایگاه هنر و سرمایه‌های فرهنگی در جامعه شهری، گسترش صنایع فرهنگی، اهمیت یافتن رسانه‌ها و فناوری‌های ارتباطی و بسیاری عوامل دیگر نمی‌تواند مانند دوره گذشته مدیریت، برنامه‌ریزی و شناخته شوند. از این رو وی درصدد ارائه الگوی فرهنگی برنامه‌ریزی شهری برآمده است. در واقع هدف وی نشان دادن چگونگی نهادینه شدن فرهنگ در هر مکان و همچنین چگونگی کاربرد پژوهش و تحقیق درباره اشکال و ابعاد فرهنگ با هدف برنامه‌ریزی پابرجا (قوی) در همه سطوح است (گرگ یانگ، ۲۰۰۸: ۳۱، مقدمه).

بنابراین طی چرخش فرهنگی حادث شده در همه زمینه‌ها و نیز سیاست و برنامه‌ریزی شهری، گفتمان و مطالعات و ابعاد مختلف شهری از منظر و چشم‌اندازی فرهنگی توضیح و نشان داده می‌شوند. این چشم‌انداز، که از دل تحولات شهری در نیم قرن اخیر، به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم به وجود آمده است، نوعی چشم‌انداز منسجم نظری و گفتمانی پسانوگرا یا پسا مدرن است که تلاش می‌کند پدیده‌های شهری را از تمامی زوایا دیده و همه چیز را در پرتو فرهنگ توصیف و تحلیل کند. در واقع در این عصر حاکمیت فرهنگ، بر جنبه‌های متنوع فرهنگ تاکید شده و فرهنگی‌شدن در همه ابعاد و محورهای اقتصاد (سودآوری و درآمدزایی فعالیت‌های فرهنگی و هنری)، سیاست، توسعه (فرهنگ به عنوان نقطه کانونی و مفهوم اصلی و مرکزی در تفکر توسعه)، مدنیت (فرهنگ به عنوان بنیاد زندگی اجتماعی و مدنی، انتساب فرهنگ به هر چیزی در زندگی اجتماعی و آگاهی بشر امروزه به اهمیت فرهنگ و نقش آن در شکل دادن به رفتارها)، رسانه و در نهایت کل شهر رخ می‌دهد.

۵- فرهنگ و بازآفرینی

فرآیند مداخله با گذار از بازسازی در دهه ۱۹۵۰ و تاکید و توجه صرف به کالبد، به باززنده‌سازی (تجدید حیات شهری) در دهه ۱۹۶۰ و گرایش به استفاده مجدد رسیده و پس از آن با اتخاذ نوسازی و توسعه مجدد در دهه ۱۹۷۰، در دهه ۱۹۸۰ به توسعه مجدد یا بازآفرینی اقتصاد مدار ختم شده و نهایتاً نگاه جامع بازآفرینی شهری در دهه ۱۹۹۰ این سیر تکامل را کامل نمود. (پوراحمد، حبیبی و کشاورز، ۱۳۸۹؛ حاجی‌پور، ۱۳۸۵؛ حبیبی و مقصودی، ۱۳۸۶؛ حبیبی، پوراحمد و مشکینی، ۱۳۸۶؛ لطفی، ۱۳۹۰) در واقع از دهه ۱۹۸۰ میلادی و به دنبال رکود اقتصادی شدید و پیامدهای ناگوار آن نظیر افزایش فقر و بزهکاری، تلاش برای رفع مسائل و معضلات شهری و بهبود شرایط در همه زمینه‌ها خصوصاً بعد اقتصادی، رقابت گسترده‌ای را میان شهرها بر سر نمایش ویژگی‌های خاص فرهنگی، عملکردی، فیزیکی، اجتماعی و بهره‌گیری از آن‌ها جهت توسعه و تجدید حیات اقتصادی، اجتماعی، انسانی، فیزیکی و جذب سرمایه و گردشگر برانگیخت. این اتفاقات، منجر به هدایت شهرها به سمت دورانی جدید شده و انگیزه ظهور و در حقیقت بستر بروز فرآیند و جریان تازه بازآفرینی شهری را فراهم آورد. این جریان از آغاز، نیروهای محرکه و دستاویزهای متنوعی را به عنوان محور و هدف و نیز فرصت و عامل توسعه و حفاظت برگزیده و به شکل رویکردهای گوناگون مطرح شده است؛ مروری بر سیر تکوین این رویکردها به طور کلی حاکی از توجه و تمرکز بیشتر بر ابعاد و پتانسیل‌های محتوایی و بازتعریف سازوکارهای فراموش شده، به جای تاکید صرف بر کالبد است که امکان دستیابی به رونق اقتصادی و از آن ره توسعه یکپارچه رافراهم می‌آورند. در این میان توجه به میراث تاریخی و فرهنگی بیش از سایر عوامل، به چشم می‌خورد و بخش گسترده‌تری از رهیافت‌های مرتبط با جریان بازآفرینی را تشکیل می‌دهد. (لطفی، ۱۳۹۰: ۴۸)

در دهه ۱۹۹۰ میلادی و همزمان با شکل‌گیری و در واقع آغاز جریان بازآفرینی شهری، فرهنگ و بعد فرهنگی نیز به عنوان بعد غالب و کانون اصلی توجه در مطالعات و ابعاد مختلف گفتمان شهری اهمیت ویژه‌ای یافته بود. در همین زمان، تلاش برای رفع مسائل و معضلات و بهبود شرایط و بحران مالی ناشی از دوره قبل و رونق اقتصادی، فرهنگ را به عنوان عامل اصلی توسعه و ابزاری برای کسب و کار شهرها، به شکلی جدی مطرح می‌کند. از این رو به کارگیری فرهنگ خصوصاً به عنوان عاملی اقتصادی، در فرآیند بازآفرینی شهری نیز به عنوان جریان اصلی و حاکم حفاظت و توسعه شهری، کاربردی عمومی و گسترده یافته و در واقع هدایتگر اصلی توسعه، احیا و رونق شهرها می‌شود. نقش و اهمیت فرهنگ تا آنجایی پیش می‌رود که در پاسخی به رویکردهای قبلی که محوریت بازآفرینی را توسعه مستقیم اقتصادی قرار می‌دهند، به این نکته اصلی اشاره می‌شود که بازآفرینی شهری‌ای که از عامل فرهنگ بهره‌نماید، موفقیتی نخواهد داشت. (Hughes به نقل از لطفی، ۱۳۹۰: ۴۹) در

رویکردهای قبلی که صرفاً اقتصادی بودند، الزاماً پایبندی به مسائل تاریخی و فرهنگی وجود نداشته و نمی‌تواند با اهداف فرهنگی سازگاری داشته باشد. (لطفی، ۱۳۹۰)

در رقابت امروز میان شهرها که بر سر جذب سرمایه بیشتر به شهر است، این اهمیت بیشتر نمایان می‌شود؛ چرا که فرهنگ و جذابیت‌های فرهنگی می‌تواند به عنوان "عاملی منحصر به فرد و اساس جاذبه‌های توریستی" (Zukin, 1995:2) که سبب جذب سرمایه انسانی و خصوصی و نیز گردشگر به شهر می‌شود عمل کند و در واقع اقتصادی پربازده مبتنی بر فرهنگ، هنر و سمبل‌ها ایجاد شود. در نتیجه این جریان، فرهنگ به عنوان یکی از سرمایه‌های شهری (سرمایه فرهنگی یا نمادین) در کنار سرمایه‌های کالبدی، طبیعی، انسانی و اجتماعی (Sacco & Blessi, 2007) در راستای تولید فعالیت‌های هنری، فعالیتهای اوقات فراغت و تولید صنایع خلاق به رسمیت شناخته شده (سپهرنیا، دلاوری و امیری صالحی، ۱۳۹۱: ۱۴۷) و جایگاه و نقش محوری خود را در بازآفرینی شهری پیدا می‌کند.

در شبکه جهانی امروز، سرمایه فرهنگی نه از جنبه فردی بلکه در بعد اجتماعی و به عنوان شاخص و نیرو محرکه‌ای مؤثر در توسعه پایدار فرهنگی، حفظ و ارتقای سبک زندگی، تجدید حیات فرهنگی و رسیدن به جوامع خلاق در تمامی حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اهمیت می‌یابد. (همان)

۵-۱- سیر تحول رویکرد فرهنگی در بازآفرینی شهری

همگام با تغییرات شهری دهه‌های اخیر، مفهوم فرهنگ و نقش و جایگاه آن در جریان توسعه و حفاظت شهری و رابطه و ترکیب آن با اقتصاد سه‌گانه از ترکیب فرهنگ و اقتصاد نیز دگرگون شده است. در دهه‌های ۱۹۴۰-۱۹۶۰ یعنی سال‌های پس از جنگ جهانی که نگرش بازسازی حاکم بر جریان مرمت و توسعه شهری است، فرهنگ عاملی جدا از اقتصاد و تولید و حتی متنافر با آن تلقی شده و نقشی در توسعه و رونق اقتصادی ندارد. این دوره را دوره «هنرهای پیش از الکترونیک» می‌خوانند. (Bianchini, 1993:37) در حقیقت در این دوره، چنانچه آدورنو (۱۹۹۱) نیز به شکلی مفصل بحث می‌کند، از واژه ترکیبی «صنعت فرهنگ» برای نشان دادن امکان کسب درآمد اقتصادی از طریق اشاعه‌ی نوعی «تک فرهنگی» یا «فرهنگ انبوه» استفاده می‌شد.

در دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ میلادی، که مرمت شهری با نگاه نوسازی و توسعه مجدد در جریان بوده و تحولات ساختاری اقتصادی بسیاری رخ داده است، فرهنگ به عنوان ابزاری در خدمت اهداف سیاسی و اجتماعی ارجح بر اهداف اقتصادی در مسائل شهری وارد شده است. این همان دوره‌ای است که فرهنگ و فعالیت‌های فرهنگی و در واقع آمیزش فرهنگ و اقتصاد در قالب «صنایع فرهنگی» مطرح می‌شود اما هنوز به عنوان هدایت‌گر اصلی عرصه و جریان اقتصادی نقش ندارد.

از اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی تاکید بر توسعه و مشارکت شخصی و اجتماعی و تجدید حیات زندگی اجتماعی عمومی از طریق "یک زبانی که سهم بالقوه سیاست فرهنگی را در بازآفرینی اقتصادی و فیزیکی شهری تاکید می‌کند" (Bianchini, 1993:13) جایگزین شد. از این زمان به بعد است که فرهنگ به شکلی مثبت با توسعه اقتصادی پیوند خورده و هرچه بیشتر جایگاه خود را در جریان بازآفرینی شهری ارتقا می‌دهد. این سیر تا آنجایی پیش می‌رود که در دهه ۱۹۹۰ مفهوم «صنایع خلاق» به عنوان کامل‌ترین و نوآورانه‌ترین شیوه کاربست فرهنگ در بازآفرینی شهری که آن را در محوریت این جریان قرار می‌دهد، مطرح شد.

در واقع "طی این گذار، از انتخاب و به کارگیری عناصر محدود فرهنگی، به جریان یکپارچه بازآفرینی شهری و آفرینش مکان می‌رسیم که در آن به تفرج، تجارت، تقاضاها و خواسته‌های جامعه در محیطی رقابتی پرداخته می‌شود" (Evans به نقل از لطفی، ۱۳۹۰).

صنایع خلاق "گستره وسیعی از فعالیت‌های اقتصادی" (Landry & Bianchini, 1995:4) را در بر می‌گیرند که بتوانند از خلاقیت، مهارت و استعداد فردی به عنوان یک مزیت و استعداد بالقوه استفاده نموده (Howkin, 2009:88) که با تولید و بهره‌برداری از دانش و اطلاعات به تولید محصول، کالا و خدمات نوآورانه و فرهنگی و از این ره ایجاد ثروت و شغل و ارتقای اقتصاد می‌پردازند (Landry & Bianchini, 1995:4).

ورودی‌های این فرآیند، سرمایه‌های معنوی و فرهنگی است که خلاقیت بر آن تاثیر گذارده و آن را تبدیل به سرمایه‌های اقتصادی و نیز اجتماعی به عنوان خروجی می‌کند. صنایع خلاق با جذب و آموزش افراد خلاق و متخصص در صنایع فرهنگی و تخصص‌های نوآورانه و مبتکرانه و نیز بهره‌گیری از دانش و تکنولوژی جدید، به شکلی هدفمند و منطبق با نیازهای فرهنگی جامعه به تولید کالاهای فرهنگی و تولید برند ملی

برای آن‌ها پرداخته و به صورتی کامل و کارآمد سبب جذب و مصرف مخاطبین منتخب خود، تولید مخاطبین جدید داخلی و خارجی شده و در نتیجه مصرف فرهنگی و تولید سرمایه‌های فرهنگی ارتقا می‌یابد. (سپهرنیا، دلاور و صالحی امیری، ۱۳۹۱؛ Cheng, 2006)

این سیر تکوین و تکامل جایگاه فرهنگ در فرآیند بازآفرینی که همگام با تلاش برای تبدیل شهرهای صنعتی دیروز به شهرهای امروزی با محوریت فعالیت‌های فرهنگی و خدماتی بود، نشان‌دهنده "نوعی حرکت بطئی و فرآیند تطبیق‌پذیر نمودن جریان توسعه با رویدادها و انگیزه‌های مبتنی بر فرهنگ است که می‌تواند در جایگاه خود، تعریف‌کننده‌ی شیوه‌ای برای رسیدن گام به گام به شرایط «بازآفرینی فرهنگ مینا»" (لطفی، ۱۳۹۰، ص. ۵۱) باشد. در این میان می‌توان معادل با این سیر تحول، سه نوع الگو برای اثرگذاری و شرکت دادن عامل فرهنگ در بازآفرینی شهری (Evans & Shaw, 2004) مشخص نمود:

الف: فرهنگ و بازآفرینی:

مفهوم «فرهنگ و بازآفرینی» نشان‌دهنده استفاده از امکانات یا رویدادهای پراکنده و کوچک مقیاس فرهنگی به عنوان حرکت‌هایی نه چندان مرتبط با بدنه اصلی و جانمایه بازآفرینی شهری است؛ (لطفی، ۱۳۹۰، ص. ۵۱) در حقیقت در این مدل فعالیت‌های فرهنگی در توسعه استراتژیک یا سطح برنامه‌ریزی جامع به شکلی کامل ادغام نشده و مداخله اغلب در مقیاس کوچک است: مانند یک برنامه هنر عمومی برای یک پارک تجاری؛ (Evans & Shaw, 2004:5) در این نگاه بازآفرینی با رویکرد اصلی آبادگری، فرهنگ را صرفاً نوعی «کاربری» قلمداد می‌کند که در چارچوب برنامه‌ریزی شهری، می‌تواند سطوحی را به خود اختصاص دهد. به این ترتیب در طرح‌های پیشنهادی، سهمی از کاربری‌ها به فرهنگ اختصاص می‌یابد. (لطفی، ۱۳۹۰:۵۱)

ب: بازآفرینی فرهنگی:

در این الگوکارکردهای فرهنگی خود را به عنوان جزئی از راهبردهای توسعه‌ای شناسانده (لطفی، ۱۳۹۰، ص. ۵۱) و فعالیت‌های فرهنگی کاملاً با استراتژی یک ناحیه در کنار دیگر فعالیت‌ها در حوزه اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی ادغام شده است (Evans & Shaw, 2004:5). در حقیقت در چارچوب نگاه سه‌گانه «زیست‌محیطی، اجتماعی و اقتصادی» به توسعه، فرهنگ می‌تواند نیرویی در جهت درگیر ساختن، یا ارتقاء هر کدام از این عوامل باشد، و موجب رونق اقتصادی، سرزندگی اجتماعی و برقراری کیفیت زیست‌محیطی گردد. این مدل بسیار به رویکرد «برنامه‌ریزی فرهنگی» و «سیاست فرهنگی» و «بازآفرینی شهر» پیوسته است؛ (Evans & Shaw, 2004:5) چراکه پروژه‌های فرهنگی گسترده‌ای در آن قابلیت تعریف دارند که در بسیاری مواقع به سوی توسعه مجدد با رویکرد فرهنگی نیل می‌یابند و نیازمند صرف هزینه‌های کلان و مدت زمان طولانی برای رسیدن به اهداف خود هستند. به این ترتیب، می‌توان از نوعی سیاست‌گذاری فرهنگی در برنامه‌های شهری نام برد که با «برنامه‌ریزی فرهنگی» قرابت بسیاری پیدا می‌کند. (لطفی، ۱۳۹۰:۵۱)

ج: بازآفرینی فرهنگ‌مدار (مینا):

در این مدل فعالیت‌های [و رویدادهای] فرهنگی به عنوان کاتالیزور (تسهیل‌گر) و موتور بازآفرینی دیده می‌شود. فعالیت‌ها احتمالاً دارای یک مشخصه عمومی بالا و منظم هستند و به عنوان علامت بازآفرینی ارجاع داده می‌شوند. این فعالیت‌ها ممکن است طراحی یا ساخت یا استفاده مجدد از یک ساختمان یا ساختمان‌هایی برای کاربری تجاری یا عمومی باشند؛ یا احیای فضای باز و یا معرفی یک برنامه از فعالیت‌ها که برای برندسازی مجدد مکان به کار می‌رود (Evans & Shaw, 2004:5).

در حقیقت بازآفرینی شهری فرهنگ‌مدار، به عنوان متاخرترین و اصلی‌ترین رویکرد بازآفرینی شهری رویکردی یکپارچه است، که «رویدادمداری» و در واقع فعالیت‌ها و رویدادهای فرهنگی محوریت آن را تشکیل می‌دهند. در واقع در این الگو، فرهنگ و فعالیت‌های فرهنگی که در جایگاهی راهبردی در توسعه و برنامه‌ریزی و در قالب «صنایع خلاق» و حوزه‌های نوآورانه اقتصادی به کار می‌روند، روستا و روستای جریان را تشکیل می‌دهند. بنابراین زیربنا و زیرساخت این رویکرد، سازوکارهای اقتصادی و پربازده هستند که دستیابی به آن‌ها هدف اصلی این جریان است و در نهایت چهره‌ای فرهنگ‌گرا را برای شهرها ترسیم می‌کنند. (لطفی، ۱۳۹۰؛ Bianchini, 1993؛ Evans & Shaw, 2004)

این الگو با توجه و احترام به ساختارهای اجتماعی، کالبدی، فرهنگی و معنایی گذشته و حفاظت و صیانت از میراث شهری و فرهنگی، کارکردهای تاریخی و هویت و معنای نهفته در بافت، سعی در ایجاد و توسعه ساختارهای تازه و تطابق آن‌ها با ساختارهای

پیشین دارد. نتیجه آن که ساختاری فضایی- کالبدی جدید، در عین حال همخوان با گذشته، ایجاد خواهد شد که دارای محتوا و کارکردی اجتماعی و فرهنگی بوده و معنا و تصویر مکان و هویت گذشته آن بهبود و ارتقا می‌یابد و در عین حال پاسخگوی نیازهای توسعه‌ای نیز هست. بنابراین می‌توان اهداف بازآفرینی شهری فرهنگ‌مدار را در ابعاد اقتصادی نظیر توسعه و ترویج گردشگری فرهنگی و از آن ره جذب سرمایه و سرمایه‌گذاری‌ها، اشتغال‌زایی، عملکردی شامل ایجاد و یا احیای فعالیت‌ها و رویدادهای اجتماعی و فرهنگی؛ فضایی- کالبدی مانند احیا فضاهای شهری گذشته و استفاده مجدد و بهینه از آن‌ها، کاهش و رفع فرسودگی کالبدی و در نهایت معنایی یعنی ارتقاء هویت، معنا و وجهه [تصویر] بافت، تقسیم نمود.

در واقع دلیل و انگیزه اصلی گذار از «بازآفرینی فرهنگی» به «بازآفرینی فرهنگ‌مدار»، علاوه بر پرهزینه و زمان‌بر بودن بازآفرینی فرهنگی، به علت تأکید بازآفرینی فرهنگ‌مدار بر رویدادمداری و ترویج فعالیت‌های فرهنگی همزمان با احیاء و حفاظت از میراث شهری و مهم‌تر از همه وجه بسیار پررنگ و پراهمیت اقتصادی آن است. (Landry, Greene, Matarasso & Bianchini, 1996: 9-10) در حقیقت، در این مقطع هدف اصلی بازآفرینی، همگرا نمودن دو جریان فرهنگ و اقتصاد است (Bianchini, 1993: 37).

می‌توان بازآفرینی فرهنگ‌مبنا را نیز دارای سه بعد یا مولفه، مشابه با مولفه‌های مکان در طراحی شهری، شامل فرم (کالبد)، فعالیت (کارکرد) و معنا دانست. در حقیقت بازآفرینی فرهنگ‌مبنا به دنبال مکان‌سازی و دستیابی به مصداق مکان است که از طریق این مولفه‌ها تحقق می‌یابد؛ بدین معنا که با نوسازی و بهسازی کالبدی و ایجاد و تجدید حیات فعالیت‌ها و رویدادهای فرهنگی هنری، سبب شکل‌گیری تصویر، معنا و در نهایت ایجاد هویت و حس مکان می‌گردد. (لطفی، ۱۳۹۰؛ Montgomery, 1998)

۶- محله فرهنگی

۶-۱- پیشینه محله فرهنگی

از دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در واقع دوره نزول شتابان و تغییر و تحولات ساختاری در بخش‌های اقتصادی، یعنی زمانی که بازآفرینی شهری و خصوصا بعد فرهنگی آن رویکرد غالب احیای شهرها و مناطق پسا صنعتی بوده و حرکت صنعت‌زدایی و اقتصاد پست‌مدرنیسم جریان داشت، محلات و نواحی خاصی از شهر، خصوصا مناطق مرکزی، به عنوان مرکز فعالیت‌های هنری و فرهنگی اهمیت بسیاری یافت. در این دوره کارآفرینان جوان، به دلایل مختلفی نظیر نرخ پایین اجاره‌ها، جذب چنین مناطقی شده و اقدام به فعالیت‌های هنری و خلاق می‌نمایند؛ فعالیت‌هایی که موجبات مشارکت هرچه بیشتر مردم را نیز فراهم نموده و در واقع نیرو محرکه و عامل اصلی بازآفرینی منطقه را تشکیل می‌دهند. این محدوده‌ها در برداشتی عام «محدوده‌ها یا محله‌های فرهنگی» نامیده می‌شوند. (Bianchini, 1993; Kong, 2000; Roodhouse, 2006; Wansborough & Magean, 2000)

گرچه در اصل تقسیم‌بندی مشخصی برای تعیین مقیاس و محدوده عمل طرح‌های شهری با محوریت فرهنگ وجود ندارد، اما بازآفرینی شهری فرهنگ‌مبنا با تعریف محله‌های فرهنگی، برای اقدامات و طرح‌های خود مقیاس فضایی- کالبدی تعیین می‌نماید. (لطفی، ۱۳۹۰: ۵۱-۵۲) این مفهوم همگام با سیر تحول حضور و کاربست فرهنگ در شهر و بازآفرینی شهری، دچار تحول در مقیاس گردیده است. در واقع همزمان با حضور پراکنده و نه یکپارچه و ادغام شده از فرهنگ در فرآیند بازآفرینی (فرهنگ و بازآفرینی) که در واقع «صنعت فرهنگ» را داریم، این محدوده‌ها در مقیاس کوچک و پراکنده به شکل «هسته‌های فرهنگی» هستند. پس از آن فرهنگ و فعالیت‌های فرهنگی در ترکیب بیشتر و بهتری با فرآیند بازآفرینی قرار گرفته و «صنایع فرهنگی» و «بازآفرینی فرهنگی» نمود می‌یابد. در این زمان «استخوان‌بندی فرهنگی» به عنوان عرصه حضور فرهنگ در شهر معنا می‌یابد. از این زمان، فرهنگ هرچه بیشتر شروع به ادغام در فرآیند بازآفرینی نموده و صنایع فرهنگی کامل‌تر شده و به شکل «صنایع خلاق» ظاهر می‌شود. در حقیقت این زمانی است که بازآفرینی فرهنگ‌مبنا رویکرد غالب مداخله در طرح‌های مرمت و بهسازی شهری است و مقیاس و عرصه حضور فرهنگ در شهر در حد یک محله (شعاع ۴۰۰ متر) است که آن را «محدوده» یا «محله فرهنگی» می‌نامند. در واقع «استخوان‌بندی همگانی» به «عرصه فرهنگی همگانی» تبدیل می‌شود.

نمونه‌های آغازین این مفهوم در انگلستان را می‌توان شامل محله صنایع فرهنگی شفیلد^۱ مربوط به اواخر دهه ۱۹۸۰ و محله شمالی منچستر که در سال ۱۹۹۳ پایه‌گذاری گردید، دانست. معروفترین مثالی که به شکلی مداوم به آن ارجاع داده می‌شود، تمپل بار^۲ در دوبلین^۳ است که ایده شکل‌گیری آن به اواخر دهه ۱۹۸۰ بازمی‌گردد و ایجاد آن به عنوان نمونه‌ای از کاربست بازآفرینی شهری فرهنگ مینا به سال‌های ۱۹۹۰-۹۱ مربوط می‌شود. (Montgomery, 2003:294)

محدوده‌های فرهنگی تعریف شده، معمولاً جزئی از بافت‌های مرکزی و درونی شهرها هستند؛ ویژگی‌ها و پیشینه تاریخی، میراث کالبدی و ذخیره ساختمانی متناسب با نیاز کارکردهای فرهنگی در این بخش از شهرها، موجب می‌شود تا شرایط مناسب‌تری برای تعریف محدوده‌های فرهنگی مهیا باشد. (Montgomery, 2003)

۶-۲- تعریف محله فرهنگی

به عقیده مونتگومری^۴ (۲۰۰۳) "محله‌های فرهنگی معمولاً به عنوان بخشی از یک راهبرد وسیع‌تر که در آن توسعه فرهنگی و اقتصادی به شکلی یکپارچه مورد توجه قرار می‌گیرد، مدنظر بوده‌اند. این مفهوم معمولاً با توسعه مجدد یا بازآفرینی محدوده‌ای مشخص از بافت درونی شهرها در ارتباط نزدیک قرار می‌گیرد که در آن بایستی توسعه شهری مبتنی بر کاربری‌های مختلط را مورد تشویق قرار داد و عرصه همگانی را پیکربندی دوباره نمود. به معنای دیگر محله‌های فرهنگی به ترکیب راهبردهایی برای مصرف بیشتر هنرها و فرهنگ به همراه تولید فرهنگی و خلق مکان‌های شهری می‌پردازد." (Montgomery, 2003: 293)

وی همچنین بیان می‌کند که چنین مکان‌هایی دارای تاریخ و پیشینه‌ای طولانی بوده و به نظر می‌رسد که به طور تصادفی یا حداقل در خلال توسعه کلی یک شهر در طول زمان شکل گرفته‌اند. نکته‌ای که در مورد شکوفایی محله‌های فرهنگی در دوران اخیر، تازه به نظر می‌رسد این است که از آن به عنوان الگویی آگاهانه به منظور بازآفرینی محدوده‌های رو به افول درونی شهرها استفاده شده و همچنان استفاده می‌شود. به معنای دیگر محله‌های فرهنگی به عنوان سازوکاری سیاسی در راستای بازآفرینی شهری به کار گرفته شده‌اند. وی محله‌های فرهنگی را از دیدگاه برنامه‌ریزی شهری به کارگیری قدرت‌های برنامه‌ریزی و توسعه هم برای حفظ و هم تشویق تولید و مصرف فرهنگی می‌داند. (Roodhouse, 2010: 24)

وانزبرو^۵ و مگین^۶ (۲۰۰۰) توصیه می‌کنند که یک محله فرهنگی ممکن است به عنوان یک منطقه فضایی محدود و مشخص که حاوی تمرکز بالایی از امکانات فرهنگی در مقایسه با مناطق دیگر است، تعریف شود، اگرچه چنین مناطقی ممکن است شامل استفاده‌هایی مانند مناطق بازی کودکان، کتابخانه‌ها، فضاهای باز و تفریح رسمی شود.

یک چارچوب تعریفی سودمند برای محله فرهنگی توسط مونتگومری، پارکین^۷، اوکانر^۸، بل^۹، و جین^{۱۰} به شرح زیر ارائه شده است: "یک محله فرهنگی یک ناحیه جغرافیایی از یک شهر بزرگ و یا شهرستان است که به عنوان تمرکز برای فعالیت‌های

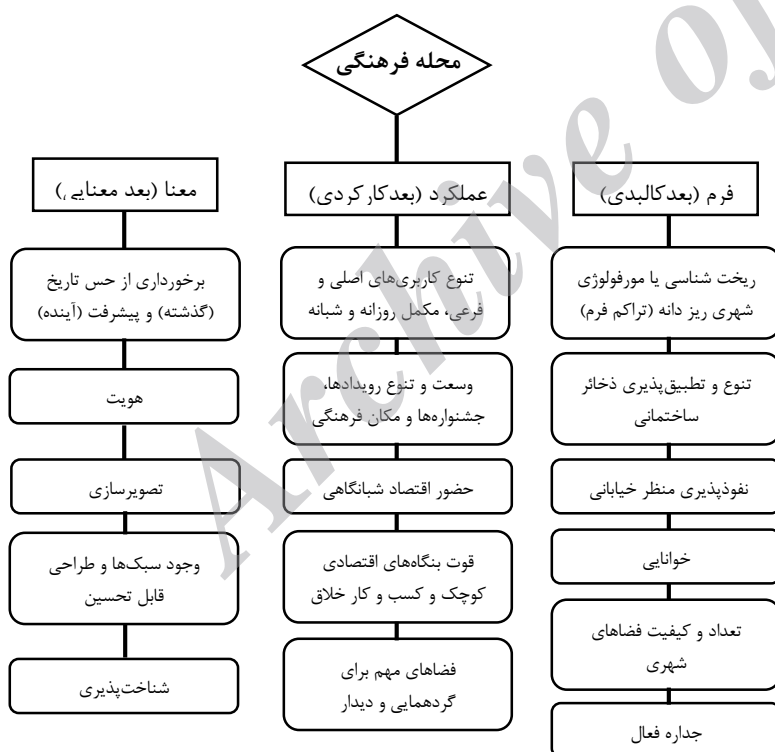
- 1 Sheffield
- 2 Temple Bar
- 3 Dublin
- 4 Montgomery
- 5 Wansborough
- 6 Mageean
- 7 Parkin
- 8 O'Connor
- 9 Bell
- 10 Jayne

فرهنگی و هنری، از طریق حضور گروهی از ساختمان‌هایی که به اسکان طیف وسیعی از چنین فعالیت‌هایی اختصاص داده شده، عمل می‌کند، و فضاهای طراحی شده و یا اقتباس شده را برای ایجاد یک حس هویت مورد هدف قرار می‌دهند، و محیطی را به منظور تسهیل و تشویق ارائه خدمات و فعالیت‌های فرهنگی و هنری آماده و ارائه می‌کنند" (Roodhouse, 2010: 22-23) همچنین رودهاوس یک محله فرهنگی را یک خوشه مختلط از فعالیت‌ها- شبکه‌ها می‌داند که در یک مکان خاص قرار می‌گیرند. در واقع بنا به تعریف وی "محله فرهنگی یک شناسایی از یک ناحیه جغرافیایی و نقطه تمرکزی برای فعالیت‌های فرهنگی است که به شکلی فیزیکی تعریف و متمرکز شده و تشویق به مکان‌گزینی می‌شوند". (Roodhouse, 2010: 24) به عقیده وی یک محله فرهنگی انسجام و همگرایی هنرها و میراث را در فرهنگ و فرهنگ را به عنوان مظهری از جامعه به نمایش می‌گذارد. (همان)

در نهایت بر اساس تعاریف بالا و نظریات مختلف اندیشمندان : یک محله فرهنگی یک منطقه و محدوده در درون شهر با پیشینه‌ای تاریخی، فرهنگی است که غالب فعالیت‌های آن، فرهنگی، هنری و سرگرمی بوده و پویایی و حیات چرخه اقتصادی به واسطه این فعالیت‌ها و در حقیقت رویدادمدری محقق می‌شود. نکات و ویژگی کلیدی در تعریف محله‌های فرهنگی وجود دارد: نخست آنکه در عین حال که این محدوده‌ها به عنوان یک محله متمایز شناخته شده و بنابراین بسیاری از ویژگی‌های مثبت یک محله نظیر پایداری و انسجام اجتماعی را دارا خواهد بود، اما لزوما دارای حد و مرزهای دقیق یک محله و ویژگی‌های جمعیتی و یا مساحت و امکانات نخواهد بود. در حقیقت این‌ها محدوده‌ها . مناطقی مشخص و محدود از فعالیت‌ها و رویدادهای فرهنگی هستند که واجد ویژگی‌های منحصر به فردی نظیر خلاقیت و نوآوری، تحرک، پویایی و سرزندگی و در نتیجه معنا، هویت و تصویر خاص می‌باشند.

۳-۶- ویژگی‌های محله فرهنگی

در تعریف و تبیین محله‌های فرهنگی مجموعه‌ای از شرایط و ویژگی‌ها که در حقیقت به عنوان خصوصیات یک محله فرهنگی موفق به عنوان یک «مکان» شمرده می‌شوند، ضروری می‌نمایند. در حقیقت یک محله فرهنگی، یک مکان شهری موفق است که عوامل، عناصر و ویژگی‌های آن در سه بعد یا مولفه مکان (بر اساس مدل کانتر) یعنی فرم، عملکرد و معنا مطرح می‌شوند. در واقع همان- گونه که مهم‌ترین عامل و هدف در طراحی شهری، مکان‌سازی^۱ و ایجاد مکان‌های موفق است، در محله فرهنگی نیز ساخت مکان در درجه اول اهمیت دارد. چنانچه موننگومری بیان می‌کند "مکان‌ها مهم اند؛ مکان مهم است" (Montgomery, 2003: 302)



شکل ۱: ویژگی‌های محله فرهنگی منبع: Montgomery, 2003

¹ Place making

با دقت در خصوصیات و معیارهای یک محله فرهنگی موفق می‌توان دریافت که در حقیقت این ویژگی‌ها، معادل با کیفیت‌های مختلف محیطی برای ساخت یک مکان شهری موفق هستند. در حقیقت اگر این معیارها در سه بعد یا مولفه فرم، عملکرد و معنا با کیفیت‌های طراحی شهری در این ابعاد مطابقت داده شوند، بسیاری از کیفیت‌های کلیدی لازمه ساخت یک مکان شهری موفق را هم‌پوشانی می‌کنند. این کیفیت‌ها طبق معادل‌سازی انجام شده در همه ابعاد عبارتند از: تنوع (گونگونی در همه ابعاد آن)، انعطاف‌پذیری، نفوذپذیری، خوانایی، امنیت، سرزندگی، پیاده‌مداری، نقش‌انگیزی و مولفه‌های معنایی شامل هویت، حس مکان، دل‌بستگی به مکان و تعلق مکانی. در حقیقت با ایجاد و یا احیای تنوعی از کاربری‌ها، فعالیت‌ها و رویدادها خصوصا با تاکید بر بعد فرهنگی، تاریخی و میراث که لازمه آن احیا و ایجاد کالبد و فضای مناسب است، سرزندگی، پویایی و حیات را در همه ابعاد به وجود آورده و مهم‌تر از آن سبب احیا و تقویت هویت، معنا و حس مکان

۷- بحث و نتیجه‌گیری

فرهنگ به عنوان عاملی که با باورها، ارزش‌ها، آداب و رسوم و اعتقادات مشترک مردم سروکار دارد، در طول تاریخ همواره پیوند تنگاتنگی با شهر و مسائل مربوط به آن داشته است. در حقیقت شهر بستری برای تولید و مصرف دائم فرهنگ است که تمامی مسائل آن به نوعی تحت تاثیر این عامل قرار داشته و بر آن تاثیر می‌گذارد. از این رو در فرآیند مداخله و احیا نیز به عنوان جریانی برای باززنده‌سازی عملکردها، پویایی، حیات و مهم‌تر از آن هویت و معنا، عامل فرهنگ می‌تواند نقش مهمی را ایفا نماید. چنانچه پژوهش حاضر نیز هدف اصلی خود را بررسی نقش فرهنگ در احیا محلات تاریخی قرار داده است و در این راستا پس از مطالعه مفاهیم و ادبیات، سیر تحول و نقش فرهنگ را در فرآیند بازآفرینی به عنوان متاخرترین رویکرد مداخله بررسی می‌نماید. با بررسی محله فرهنگی به عنوان متاخرترین و کامل‌ترین مصداق به کارگیری فرهنگ در فرآیند مداخله و به طور خاص بازآفرینی مشخص شد که این رویکرد نقش بسیار مهمی را در مکان‌سازی ایفا می‌کند. در حقیقت معیارهایی که این رویکرد در سه بعد فرم، عملکرد و معنا ارائه می‌دهد، معادل با کیفیت‌های محیطی مختلف لازمه ساخت یک مکان موفق است؛ گرچه که تاکید ویژه‌ای بر حضور و استفاده از فرهنگ، هنر، تاریخ و میراث وجود دارد. بدین معنا که با ایجاد و احیای تنوعی از فضا و کالبد مناسب به عنوان بستری برای فعالیت‌ها، کاربری‌ها و رویدادهای مختلف اصلی، فرعی و مکمل و به ویژه فرهنگی، هنری، تاریخی و مذهبی، معنا و هویت مکان و در نتیجه تصویر ذهنی و حس مکان آن احیا خواهد شد. این دقیقا همان چیزی است که لازمه بازآفرینی و احیای یک مکان و ساخت یک مکان موفق است. اصول و معیارهای این رویکرد می‌تواند به عنوان الگو و دستورالعمل کلی برای فرآیند مداخله و احیا در همه‌جا مورد استفاده قرار گیرد؛ به شرط آنکه با بستر، زمینه، مخاطبین، فرهنگ و تاریخ خاص مکان مطابقت داده شود. پژوهش‌هایی که در آینده انجام می‌گیرد می‌تواند این معیارها را در هر سه بعد تدقیق کرده و گسترش دهند و بتوانند به الگو و دستورالعمل نسبتا کامل و قابل تطبیق در مکان‌های مختلف دست یافت. این امر در گرو تحقیق هرچه بیشتر و دقیق‌تر در امر فرهنگ و فرهنگ شهری و چگونگی تاثیرگذاری و تاثیرپذیری آن در فرآیندها و جریانات شهری و خصوصا امر مداخله، احیا و بازآفرینی و تطبیق و ارتباط اصول و ویژگی‌های آن‌ها با یکدیگر امکان‌پذیر است.

منابع

۱. استیونسون، دیوید. (۱۳۸۸). «شهرها و فرهنگ‌های شهری» (ر. پناهی و ا. پوراحمد. مترجمان). تهران: مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
۲. پوراحمد، احمد، حبیبی، کیومرث، و مشکینی، ابوالفضل. (۱۳۸۶). «بهسازی و نوسازی بافت‌های کهن شهری». دانشگاه کردستان و سازمان عمران و بهسازی شهری.
۳. پوراحمد، احمد، حبیبی، کیومرث، و کشاورز، مهناز. (۱۳۸۹). «سیر تحول مفهوم شناسی بازآفرینی شهری به عنوان رویکردی نو در بافت‌های فرسوده شهری». فصلنامه مطالعات شهر ایرانی اسلامی (۱)، ۹۲-۷۳.
۴. حبیب، فرح و حسینی نیا، مهدیه. (۱۳۹۲). «تحلیلی بر مفهوم فرهنگ شهری و نقش آن در جذب گردشگر فرهنگی». هویت شهر، ۷(۱۴)، ۱۵-۱۶.
۵. حبیبی، سید محسن، و مقصودی، ملیحه. (۱۳۸۶). «مرمت شهری: تعاریف، نظریه‌ها، تجارب، منشورها و قطع‌نامه‌های جهانی، روش‌ها و اقدامات شهری». تهران: دانشگاه تهران.

۶. سپهرنیا، رزیتا، دلاور، علی، و صالحی امیری، سید رضا. (۱۳۹۱). «بررسی جایگاه صنایع فرهنگی خلاق و رابطه آن با ارتقا سرمایه فرهنگی». ۲ (۱). ۱۳۹-۱۶۱.
۷. فاضلی، نعمت‌الله. (۱۳۹۲). «فرهنگ و شهر. چرخش فرهنگی در گفتمان‌های شهری». تهران: تیسرا.
۸. فکوهی، ناصر. (۱۳۸۳). «انسان‌شناسی شهری». تهران: نشر نی.
۹. لطفی، سهند. (۱۳۹۰). «بازآفرینی شهری فرهنگ مینا؛ تاملی بر بن‌مایه‌های فرهنگی و کنش بازآفرینی». هنرهای زیبا، ۳(۴۵)، ۴۷-۶۰.
۱۰. مامفورد، ل. (۱۳۸۶). «فرهنگ شهرها». (ع. اقوامی مقدم مترجم). تهران: مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
۱۱. معصومی، م. (۱۳۹۰). «احیا محلات در بافت‌های فرسوده شهری با رویکرد ایجاد محله فرهنگی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شهید بهشتی.
۱۲. مونتگومری، جان. (۱۳۹۱). «محله‌های فرهنگی به مثابه سازوکاری برای بازآفرینی شهری؛ بخش اول: مفهوم سازی محله‌های فرهنگی». شهرنگار، ۱۲، ۸۵-۹۸.
۱۳. یانگ، گرگ. (۱۳۹۲). «شکل دهی جدید برنامه ریزی از طریق فرهنگ». (ع. کشاورز مترجم) تهران: تیسرا.
14. Bianchini, F. (1993). **Remaking European cities: the role of cultural policies** *Cultural Policy and Urban Regeneration: The West European experience* (pp. 1-20). Manchester: Manchester University Press.
15. Cheng, S-W. (2006). **Cultural goods creation, cultural capital formation, provision of cultural services and cultural atmosphere accumulation**. *Journal of Cultural Economics*, 30, 263-286.
16. Hawkins, S. (2009). **The British pop dandy: masculinity, popular music and culture**. Ashgate Publishing, Ltd.
17. Kong, L. (2000). **Culture, Economy, Policy: Trends and Developments**. *Geoforum*. Special issue on Cultural Industries and Cultural Policies, 31(4), 385-390.
18. Landry, C, Green, L, Matarasso, F& Bianchini, F. (1996). **The Art of Regeneration: Urban Renewal through Cultural Activity**. London: Demos.
19. McCarthy, J. (2005). **Making spaces for creativity: designating 'cultural quarters**. Paper presented at the comunicación presentada al 41st ISoCaRP World Congress Spaces for the Creative Economy". Bilbao.
20. Montgomery, J. (1990). **Cities and the art of cultural planning**. *Planning practice and research*, 5(3), 17-24.
21. Montgomery, J. (2004). **Cultural quarters as mechanisms for urban regeneration. Part 2: A review of four cultural quarters in the UK, Ireland and Australia**. *Planning, Practice & Research*, 19(1), 3-31.
22. Montgomery, J (2003). **Cultural quarters as mechanisms for urban regeneration. Part 1: Conceptualising cultural quarters**. *Planning, Practice & Research*, 18(4), 293-306.
23. Porter, L, & Barber, A. (2007). **Planning the cultural quarter in Birmingham's eastside**. *European planning studies*, 15(10), 1327-1348.8. Evans, Graeme, & Shaw, Phyllida. (2004). *"The contribution of culture to regeneration in the UK: a review of evidence"*. London: DCMS, 4.
24. Rapoport, A. (1977). **Human aspects of urban form : Towards man-environment approach to urban form and design**. Oxford: Pergamon Press.
25. Roodhouse, S. (2010). **Cultural quarters: principles and practice**. Intellect Books.
26. Sacco P.L, & Blessi, G.T (2007). **Urban Regeneration, Culture and Happiness. Bridging Communities through Cultural Policies: A Theoretical Framework**. Paper presented at the Policy for Happiness, Siena.
27. Vickery, J. (2007). **The Emergence of Culture-led Regeneration: A policy concept and its discontents**.
28. Wansborough, M, & Mageean, A. (2000). **The Role of Urban Design in Cultural Regeneration**. *Journal of urban design*(5), 181-197.
29. Zukin, S. (1995). **The cultures of cities**. Cambridge, MA, and Oxford: Blackwell.